

## یادداشت ۲۱

گزارش بیست و یکم جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم  
امیرجوهری لنگرودی

amir\_772@hotmail.com

پنجشنبه ۱ مهر ۱۴۰۰ برابر با ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۱



برپایه آنچه دریادداشت های پیشین ام آمده است: دادگاه حمید نوری، در استکهلم از سه شنبه، ۱۰ اوت ۲۰۲۱ آغاز شده است. کریستینا لیندهوف کارلسون، دادستان پرونده نوری گفته است که بنا به مدارک و دلایل متقن، نوری در اعدام دست کم چندین هزار زندانی سیاسی نقش داشته است.

حمید نوری و وکلایش این اتهامات را رد کرده و گفته‌اند به‌رغم فعالیت او در زندان اوین، جز برای کارهای اداری به زندان گوهردشت نرفته و در زمان کشتار زندانیان سیاسی به دلیل تولد فرزندش در مرخصی بوده است. بدین ترتیب به همه اظهارات تاکنونی شاکیان و شاهدان وقعی ننهاده است. ادعای حمید نوری تا به امروز بر همین پائینه می چرخد و غیر از چند مورد مشخص، واکنش آنی در دادگاه در قبال شهادت این و آن شاکی، هیچ عکس العمل دیگری از او دیده نشده است.

به اطلاع میرسانم: با شروع هفته هشتم در بیست و یکمین جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد روز سه شنبه ۶ مهر برابر ۲۸ سپتامبر به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

در این روز احمد ابراهیمی به عنوان شاهدوشاکی دردادگاه روز سه شنبه ۲۸ سپتامبر گفت: او پیش از بازداشت حمید نوری در سوئد، نمی دانست این فرد همان حمید عباسی است. بعنوان دوازدهمین شاکی و شاهد بعد از آقایان:

۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمرودی ۴- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی ۸- مهدی اسحاقی ۹- علی اکبر بندلی (اکبر بند علی) - ۱۰ مسعود اشرف سمنانی ۱۱- سولماز عزیزاده در این دادگاه شهادت داده اند.

## فرازهایی قابل تامل از اظهارات احمد ابراهیمی در دادگاه حمید نوری!

**\*- احمد ابراهیمی ملاقات خود با مادرش و چگونگی از دست دادن مادرش را در دادگاه به شرح زیر اعلام داشت!**

مادرم تمام مدت سراغ مرا می گرفت اما همواره جواب منفی دریافت می کرد. تا این که مادرم موفق شد مرا در فروردین ماه برای اولین و آخرین بار ملاقات کند. در آن دیدار، هیچ امکانی برای گفتگو بین من و مادرم عمل نمی کرد. ما فقط همدیگر را از دوسوی شیشه می دیدیم و نمی توانستیم حرف بزنیم. چرا که گوشی در دو سوی اطاق ملاقات وجود نداشت. وقتی ملاقات تمام شد. مادرم به پاسدارها اعتراض کرده بود. مادرش در این روز با قنداق تفنگ هدف حمله یک پاسدار قرار گرفته و گفت: آنها مادرم را به کتک گرفته بودند. ماجرای کتک خوردن مادرم را بعدها، پدرم در ملاقات زندان برای من تعریف کرد. مادرم در راه به پدرم گفته بود: وقتی به مادر زندانی رحم نمی کنند با احمد و دوستانش چکار می کنند؟! مادرم روز بعد آن ملاقات بی گفتگو و کلامی بین من و او، فوت کرد و من داغ عدم صحبت و خدا حافظی با او را همواره با خودم دارم!

**\*- حمید عباسی گفت: خدا ما را ببخشد، خدا ما را ببخشد! ما کوتاهی کردیم، شما زنده ماندید! اگر ما می خواستیم حکم امام را اجراء کنیم، باید نصف مردم را می کشتیم. امام هنوز حکم اش بر جاست و اعدام ها تمام نشده است. شما ها اگر دست از پا خطا کنید، همه شما ها را اعدام می کنیم!**

\*- احمد ابراهیمی در ادامه شهادتش به حضور درمقابل "هیئت مرگ" پرداخت و گفت: وقتی از اتاق "هیئت مرگ" بیرون می‌آید، روی برگه انزجارنامه تنها یک جمله می‌نویسد: «من منافقین را محکوم می‌کنم.» او در ادامه گفت: «همین حمید عباسی (نوری) آمد بالای سرم و گفت: منافق خبیث! باید معلوم کنی منافق کیست چون تو به ما می‌گویی منافق.»

احمد ابراهیمی همچنین گفت: درفاصله نزدیک اوزندانی دیگری به نام **مجید مشرف** نشسته بوده که ناصرین (محمد مقیسه) بالای سر او می‌رود: «من نزدیک مجید مشرف نشسته بودم...وقتی ناصرین رفت بالای سراو صدایش را شنیدم. او با یک لحن لمپن مابانه ای به مجید گفت: «این چیزی که نوشته‌ای به درد عمهات می‌خورد.» مجید هم گفت: «همینی‌ست که هست.» آن روز ناصرین مجید را با خودش برد...»

\*- احمد درپاسخ دادستان پیرامون بیان احساساتش ازرخداد آن کشتارمی گوید:خیلی مشکل است. غیر ازنام بردن ازدوستانم. هرآن فکرمی‌کنم، این وآن دوست، می‌توانست خود من باشم.این بیان نشانه این است که ناباوری به مرگ، امربغایت مهمی درزندگی انسان هاست!

\*\*\*\*\*

فضای عمومی اظهارات شاکی و شاهد ، احمد ابراهیمی !

درآغازدادگاه دادستان: توماس هالبری به احمد ابراهیمی به دادگاه خوش آمدید. اعلام داشت:شما به درخواست دادستان این‌جا هستید تاخاطرات خودتان اززندان گوهردشت را به دادگاه ارائه دهید...

درابتداء وکیل مشاوراحمد ابراهیمی، را به دادگاه به شرح زیرمعرفی نمود:او ازاعدامی های دسته‌جمعی سال۱۹۸۸جان سالم بدربرده است.ایشان متولد شهرقم درسال ۱۹۶۱ است.احمد۲۰ساله بودکه به‌دلیل هوداری ازمجاهدین خلق دستگیر شد.احمد رادرسال ۱۹۸۲ابتداءبه زندان اوین بردند.وی هنگام دستگیری دررشته مهندسی برق تحصیل می‌کرد. وی سال ۱۹۸۲اولین باربه اعدام محکوم شد.اما حکم مشروط داشت.ایشان رادرسال ۱۹۸۴،مجددا به دادگاه می‌برند.این‌جا حکمش به ۷سال زندان تقلیل می‌یابد.حالا این حکم دردادگاهی انجام می‌شود که هیچ وکیلی وجود ندارد و بسیارکوتاه بود.احمد ابراهیمی سال ۱۹۹۱آزادشد.یعنی

وی عملاً از ۲۰ سالگی تا ۳۰ سالگی رادر زندان گذراند. احمد در مجموع در چهار زندان مختلف زندانی بود: اوین - قزل‌حصار - زندانی در شهر قم و در نهایت در سال ۱۹۸۴ احمد را به زندان گوهر دشت انتقال می‌دهند. بعد از این که در شهر خود (قم) زندان بوده شش ماه بعد مجدداً به زندان گوهر دشت برمی‌گردانند و پنج ماه بعد از اعدام‌های دسته‌جمعی به زندان اوین منتقل می‌شود. وی تا هنگام آزادیش در زندان اوین بوده است.

وکیل مشاور احمد ابراهیمی ادامه می‌دهد: احمد چند سال بعد از ایران به انگلیس فرار می‌کند. وی از سال ۱۹۹۹ در انگلیس زندگی می‌کند و مقیم آن‌جا است. احمد با حمید نوری قبل از اعدام‌ها و بعد از آن دوره سروکار داشت. از جمله یک زمانی وقتی آن‌ها را به کریدور مرگ می‌برند ایشان حمید نوری را بدون چشم‌بند هم دیده است. احمد را یک‌بار به کمیته مرگ می‌برند و دوباره هم به کریدور مرگ. دادگاه او بیش از ۵ دقیقه نبود. قبل از این که ایشان را به کمیته مرگ ببرند ایشان مطلع بوده که اعدام‌ها در جریان است. احمد می‌دانست که تعدادی در آن دوره اعدام شده‌اند. احمد می‌گوید در آن مقطع خیلی زجر کشیده است. این کل ماجرا بود که من طرح کردم.

دادستان: اسم من مارتینا است و یکی از دادستان‌ها هستم. عملاً من سؤال خواهم کرد. خیلی مهم است که شما وقایعی را به دادگاه ارائه دهید که اطلاعات شخص شماست. اگر سئوالات خیلی روشن نیست آن‌ها را یادآوری کنید. چون که ما می‌دانیم که واقعه بیش از ۳۰ سال پیش روی داده است. وکیل شما گفت: ۲۰ ساله بودید که دستگیر شدید؟

احمد: بلی. اما اگر اجازه بدهید؛ من تاریخ‌ها را به تاریخ شمسی بگویم.  
دادستان: عالی‌ست.

دادستان: پرسش این است که شما به خاطر هواداری از مجاهدین دستگیر شدید؟  
احمد: بلی.

دادستان: اولین حکم را سال ۱۹۸۲ گرفتید؟

احمد: بلی. من رابعاً از یک ماه شکنجه و بازجویی به دادگاه بردند و در یک دادگاه کمتر از ۵ دقیقه به اعدام محکوم شدم.

دادستان: جرم تان چی بود که به اعدام محکوم شدید؟

احمد: فقط هواداری از سازمان مجاهدین بود.

دادستان: آیا این دادگاه در اوین تشکیل شد؟

احمد: بلی در زندان اوین تشکیل شد.

دادستان: شما یکبار دیگر در سال ۱۹۸۴ محاکمه شدید؟

احمد: بلی. من را به ۷ سال زندان محکوم کردند.

دادستان: برای چه امری شما را مجدداً محاکمه کردند؟

احمد: بعد از دادگاه اول ما ۹۰ نفر بودیم که به قزل حصار منتقل کردند. این ۹۰ نفر همه حکم‌شان زیر اعدام بود. در حدود ۱۳ و یا ۱۴ مارکسیست و بقیه از مجاهدین بودند. هر هفته روزهای یکشنبه و چهارشنبه، ما یکی یا دو نفر از ماها را به زندان اوین برای تجدید بازجویی و اعدام می‌بردند. خیلی هم شان به بازجویی رفتند و دیگر برنگشتند، از جمله سیامک قدیانی را آن حدشکنجه کرده بودند که دیگر نمی‌توانست راه برود. من با این سیامک در انفرادی بودم. او روی زانوهایش راه می‌رفت. وقتی که سیامک را در قرنطینه دیدم، پرسیدم پاهایت چی شد؟ سیامک گفت: از گوشت رانم بریدند و به کف پایم پیوند زدند. حتی شنیدم که یکی از پاسدارها گفته بود؛ این بچه‌ها اگر اعدام شوند، خیلی بهتر است تا زنده بمانند.

دادستان: پرسش ام این است که شما می‌دانید؛ چرا شما را مجدداً به دادگاه بردند؟

احمد: دلیلش این بود که به نحوی بامن تعیین تکلیف کند. هنگامی که چیز جدیدی از من پیدا نکردند، حکم من به ۷ سال تقلیل یافت. من را در فروردین ۶۷ به زندان گوهردشت منتقل شدم.

دادستان: شما قبلاً هم در زندان گوهردشت بودید؟

احمد: بلی. من ابتدا؟ من ابتداء حکم گرفتم، یک سال تبعید داشتم. هنگامی که مرا به انفرادی بردند. فهمیدم منظور از تبعید، زندان انفرادی است. مادر هفته، دو روز اجازه داشتیم حمام برویم. بقیه زمان را در سلول انفرادی نگه داشته میشدیم. حتی اگر زندانی در می‌زد و طلب چیزی می‌کرد، باز هم ما را، شکنجه می‌کردند.

دادستان: در زندان گوهردشت شما چه زمانی بودید؟

احمد: من از شهریور ۶۳ تا اسفند ۶۴ در زندان گوهردشت بودم.

دادستان: شما بعد از آن هم، در زندان شهر قم هم بودید؟

احمد: بلی.

دادستان: بار دیگر شما را به گوهردشت برگرداندند؟

احمد: پاسدارها به ما حمله کردند و همه چیز را زیر و رو کردند. شش نفر از ما را جدا کردند و من هم یکی از آنها بودم. مرا دو ماه به بند معتادان بردند. سپس به زندان انفرادی بردند. یک هفته یک نفر می‌آمد و به طور مداوم مرا شکنجه جسمی و روحی می‌کرد.

دادستان: کجا بودید؟

احمد: در زندان قم بودم.

دادستان: ممکنه شما الان به‌طور عمومی خاطراتتان از آن سال‌ها را برای ما تعریف کنید.

احمد: مادر من در سال ۱۳۶۱ به ملاقات من آمد. در آن سال شصت، اعدام‌های زیاد صورت می‌گرفت، شاید روزانه ۲۰۰ نفر اعدام می‌شدند. مادرم سراغ مرا می‌گرفت اما تمام مدت جواب منفی دریافت می‌کرد. تا این که مادرم موفق شد مرا در فروردین ماه برای اولین و آخرین بار ملاقات کند و هیچ امکانی هم برای گفتگو بین من و مادرم عمل نمی‌کرد. ما فقط همدیگر را می‌دیدیم و نمی‌توانستیم حرف بزنیم. چرا که گوشی در دو سوی اطاق ملاقات وجود نداشت. وقتی ملاقات تمام شد. مادرم به پاسدارها اعتراض کرده بود. پاسدارها مادرم را به کتک گرفته بودند. ماجرای کتک خوردن مادرم را بعداً، پدرم برای من تعریف کرد. مادرم در راه به پدرم گفته بود: وقتی به مادر زندانی رحم نمی‌کنند با احمد و دوستانش چکار می‌کنند؟! مادرم روز بعد فوت کرد و من او را برای همیشه از دست دادم. ببخشید وقتتان را گرفتم اما لازم بود این مسئله را بگویم.

دادستان: مطالبی که از اعدام‌های سال ۱۳۶۷ یادت می‌آید، می‌توانید تعریف کنید؟ احمد: من و تعدادی رادر فرودین ماه ۶۷ به بند یک گوهردشت منتقل شدم. هنگامی که به گوهردشت منتقل شدیم، چند روز در انفرادی بودیم. ما شش نفر را به یک فرعی بردند. قبل از این که به بند عمومی منتقل شویم. حمید عباسی آمد و برای ما صحبت کرد و گفت: شماها این‌جا آمدید خیلی حواس‌تان جمع باشد. اگر کاری کنید به هواداری از مجاهدین برخیزید روزگارتان سیاه است. بعد ما را به بند ۱ منتقل کرد. این اولین باری بود که من حمید نوری را می‌دیدم. بعد تر یک روز آمدند، اعلام کردند شماره به بند جهاد می‌بریم، همه بچه‌ها ناراحت شدند. چرا که بند جهاد برای افرادی بود که زندانی عادی و توابعین بودند و در آنجا کار می‌کردند. احساس مان این بود که رژیم می‌خواهد ما را خورد کند

وهویت‌مان را نابود سازد. در آن سال ها، رژیم همواره می‌گفت: ما زندانی سیاسی نداریم و دستگیر شدگان آدم‌های شرور هستند. می‌توان گفت: پایه مقاومت بچه‌ها از اینجا بر می‌خیزد. باید یادآور گردم: پاسدارها و سه نفر به‌طور مشخص ناصریان و داوود لشکری و حمید نوری به بند ما آمدند. من همان روز بچشم خودم دیدم که مهدی فریدونی را آوردند و مورد ضرب و شتم فراوان قرار دادند. اعتراض ما به بندجهدان رفتن از این زاویه بود. به هررو ما را به زور به بند بردند، اما سرانجام در اواخر تیر ماه سال ۶۷، ما را به بند مقابل جهاد که خالی بود.

من یادم می‌آید سرپاسداری به نام فرج بود. ما وقتی به او اعتراض می‌کردیم. می‌گفت: دست از این کار هایتان بردارید، که بد می‌بینید. من به او گفتم: بدتر از این هم می‌شود؟

مادر سال شصت (۶۰)، شاهد اعدام روزانه دویست (۲۰۰) و سیصد (۳۰۰) نفر بودیم، فکر می‌کنید و انتظار دارید که وضع از آن بدتر شود؟ ولی فرج گفت: که روزهایی در پیش داریم که سال شصت در مقابلش هیچ است. فکر کنم روزهای اول و دومی آخر تیر ماه و یا اول مرداد ۶۷ بود که ما را به مقابل روبه‌روی جهاد برده بودند. بعد بچه گفتند: ما باید با هم چکار کنیم تا در مقابل این توهین، اعتراض جمعی کنیم؟ تصمیم‌مان بر آن شد که به سه شکل اعتراض کنیم:

اول: درون اتاق‌ها مستقر نشویم بلکه در راهرو زندگی کنیم.

دوم: هواخوری را تحریم کنیم.

سوم: و دیگر اینکه دو روز اعتصاب غذا نماییم.

آنگاه که به ما غذا می‌دادند، ما پس می‌فرستادیم. البته در این باره، من در بازجویی پلیس گفتم: مادو نفر بودیم، اما الان یادم می‌آید که از بند ما سه نفر بردند. در همین رابطه روز ۱۷ مرداد ناصریان و لشکری به بند آمدند. در مورد حمید عباسی مطمئن نیستم. ما به ناصریان اعتراض کردیم؛ که چرا ما را به بند رو به روی جهاد آوردند. تعداد بچه‌های معترض بسیار زیاد بود. در این میان شاید بیش از نصف بچه‌های بند آمده بودند.

دادستان می‌پرسد: ببینید علت انتقال شما به بند جهاد را می‌دانید که چه بود؟

احمد: من فکر می‌کنم؛ شاید به این دلیل باشد که می‌خواستند ما را به بند جهاد ببرند تا از اعدام‌ها مطلع نشویم. شاید به این دلیل باشد که در بند یک (۱)،

می‌توانستیم، بیش‌تر رفت و آمدها را متوجه شویم. چنانچه بعدها فهمیدم اعدام‌ها زودتر آغاز شده بود و بند ما خبر نداشت. فکر می‌کنم، تنها بند ما بود که از موج اعدام خبر نداشت و نمی‌دانست چون ساختمان ما از سایر بندها جدا بود. بند ما یک طبقه بود و طبقات دیگر بالا قرار داشت و آن‌ها خیلی چیزها را می‌دیدند اما ما چیزی نمی‌دیدیم.

دادستان: شما در توضیح قبلی تان گفتید: در بند جهاد، پاسدارها و ناصریان، داوود لشکری و نوری می‌آیند. این سه تن در چه ارتباطی به آن‌جا می‌آمدند؟  
احمد: صد البته برای ایجاد وحشت در جمع ما. من باید اصلاح کنم که آن‌ها به بند یک (۱)، می‌آمدند. این بند رو به روی جهاد نبود. در آنجا یکی بند یک و دیگری مقابل جهاد بود. اعتراض همه ما بر آن بود که به بند جهاد برویم. دلیلش هم عمدتاً این بود که نمی‌خواستیم بازندان عادی قاطی شویم و کار کنیم. به همین خاطر نامبردگان آمدند تهدید کنند. در این میان حتی فریدونی را مورد ضرب و شتم شدید قرار دادند.

دادستان: زمان این مسئله کی بود؟

احمد: فکر می‌کنم آخر تیر ماه بود، شاید روزهای ۲۵ و یا ۶۲ تیر بود.

دادستان: وقتی شما بحث جهاد را می‌کنید، آیا منظور تان بند روبروی بند جهاد است؟  
احمد: بلی

دادستان: لشکریان، ناصریان و نوری به بند ۱ می‌آیند، تا شما را تهدید کنند؟

احمد: دقیقاً.

دادستان: آیا خود شما شرح موضوع بالا را با چشم خودتان دیدید یا برای شما تعریف کرده‌اند؟

احمد: خودم آن‌جا بودم... ناصریان و لشکری و نوری می‌آمدند و ما را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند...

دادستان: حمید عباسی را دیدی؟

احمد: حمید عباسی را در بند دیدم، اما دقیقاً یادم نیست کسی رازد یا نه، مطمئن نیستم. او نزدیک ۱۰۰ متری من بود و در برابر این همه جمعیت موجود در بند، نمی‌توانستم همه بند را ببینم.

دادستان: ناصریان و لشکری و نوری به بند شما می‌آمدند؟

احمد: بلی آمدند.



دادستان: آیا این‌ها آمدند، چشم بند دارند؟

احمد: ما در درون بند، چشم بند نداشتیم، اما در بیرون چشم‌بند داشتیم. همیشه این افراد را در درون بند می‌دیدیم و از نزدیک آنها را می‌شناختیم. ما اینها را می‌شناختیم ما هم رفتار و راه رفتن و سخن گفتن آنها را تماما می‌شناسیم!

دادستان: در مورد نقش این سه نفر می‌توانید توضیح دهید:

احمد: من فکر می‌کنم همه‌اش بر اساس حدس ما لشکری مسئول پاسدارها و مسئول امنیتی زندان و ناصریان را به‌عنوان همه کاره زندان می‌شناختیم و عباسی معاون ناصریان بود.

دادستان: فرج چکاره بود؟

احمد: فرج متفاوت بود و همه پاسدارها از او حرف شنوی داشتند. یکی دیگر به‌نام حاجی محمود بود. بقیه پاسدارها آدم‌های روستایی و یا لمپن‌های شهری بودند.

دادستان: این سه نفر را می‌شناختید؟

احمد: بلی.

دادستان: گفتید او آخر ماه تیر ۶۷ شما را به بند روبه‌روی جهاد بردند.

احمد: بلی

دادستان: گفتید و دیدید حمید عباسی (نوری)، منتظر احمد نعلبندی ایستاده بود؟  
احمد: درباره نعلبندی باید بگویم؛ در بند به یک محوطه بزرگ باز می‌شد. احمد نعلبندی را یک پاسدار برد و عباسی دم در منتظر بود. این چیزی که من از حیاط از دور دیدم.

دادستان: بعد از این جریان احمد نعلبندی را دیدید؟

احمد: هرگز.

دادستان: رحمان چراغی را دیدید؟

احمد: هیچ‌گاه او را ندیدم.

دادستان: بازگردیم به زمانی که شما را به "راهرو مرگ" و "کمپته مرگ" بردند این رخداد طی چه روزی بود؟

احمد: صبح زود، شاید هشت و نیم و نه صبح بود. که ما را بردند.

دادستان: یادتان می‌آید بقیه زندانیان را با شما برده باشند. آیا اسامی‌شان را می‌دانید؟

احمد: همه بچه‌های بند فرعی را بردند.

دادستان: چند نفر بودند؟

احمد: دقیقانمی دانم، ولی فکرمی کنم هشتاد (۸۰) تا نود (۹۰) نفر بودیم. بدلیل تنگی جایمان، ما در موقعیتی نبودیم تا نفرات را بشماریم...

دادستان: اسامی آن ها یادتان است؟

احمد: نه دقیق! یکی به نام باقر قندهاری، دانشجوی روان‌شناسی بود. این را من دیگر هیچ‌جا ندیدم. سیاوش به همراه محمد کرامتی مسئول مطبوعات بود که اسامی آن‌ها را نیز بعداً ندیدم.

دادستان: آن روز صبح از کریدور، کی شما را به رهروی مرگ برد؟

احمد: همین پاسداران معمولی بودند. کسی از مقامات زندان نبود. پاسداری به نام "محمد علی" بود. پاسدار دیگری هم بود ما به او "رُبوت" می‌گفتیم. این پاسدار هر موقع به بند می‌آمد یک سره قفسه‌ها را خراب می‌کرد و کار دیگری انجام نمی‌داد به همین دلیل به او "رُبوت" می‌گفتیم.

دادستان: بعد در آن راهرو چی پیش آمد؟

احمد: ما وارد شدیم به فاصله دو متری ما را نشاندهند. "راهرو مرگ" راهروی بسیار بلندی بود. تقریباً ما را دویست سیصد متری راه بردند.

دادستان: اسامی را به خاطر دارید، بگویید یا بخوانید؟

احمد: غلام عبدالحسینی - قاسم محبری - محمد جنگزاده - اکبر بکلی - ناصر بچه میرقاسم - محب علی - محمد کرامتی - حسین خوش‌گفتار - عباس پرو ساحلی - هادی دهنادی. فکرمی‌کنم این‌ها گروه اول ۲۰ نفر بودند. فکر کنم اما تنها این اسامی یاد می‌آید.

دادستان: این اسامی چی شدند؟

احمد: نمی‌دانم، فقط می‌دانم آن‌ها دیگر نیستند.

دادستان: چرا این‌قدر مطمئن هستید؟

احمد: ما بند یک (۱) بودیم بعد ما را به بند سیزده (۱۳) بردند. دیگر ما آنها را ندیدیم. همه می‌گفتند: آن‌ها را اعدام کردند. حمید عباسی گفته بود: ما بخشی از شما ها را اعدام کردیم. خدا ما را ببخشد. خدا ما را ببخشد! ما کوتاهی کردیم، شما زنده ماندید! اگر ما می‌خواستیم حکم امام را اجراء کنیم، باید نصف مردم را می‌کشتیم. امام هنوز حکم اش بر جاست و اعدام‌ها تمام نشده است. شما ها اگر دست از پا خطا کنید، همه شما ها را اعدام می‌کنیم!

دادستان: شما عباس یگانه را بعدها دیدید؟

احمد: هرگز ندیدم.

بعد از دادستان، نوبت به وکلای مدافع حمید نوری رسید:  
وکیل مدافع بخشی از اظهارات احمد ابراهیمی در مقابل پلیس را خواند: بر اساس این اظهارات، ابراهیمی پیش از رفتن نزد "هیئت مرگ"، عکس مصطفی پور محمدی را در روزنامه دیده و او را می‌شناخته است.  
ابراهیمی گفت: «که در "هیئت مرگ" شخص "مصطفی پور محمدی" تنها کسی بود که لباس آخوندی داشت و من فکر می‌کنم عکس او را قبلا در روزنامه دیده بودم.»

احمد توضیح داد: «که بادیگر زندانیان درباره اعضای "هیئت مرگ" حرف زده‌اند و بعد که عکس اعضای "هیئت مرگ" از جمله عکس ابراهیم رئیسی را دیده، متوجه شده که او هم از اعضای هیات مرگ بوده است.»  
وکیل مدافع به یک سخنرانی احمد ابراهیمی در سوئیس اشاره کرد و از او پرسید: چند نفر از افرادی که با او نزد "هیئت مرگ" رفته‌اند زنده مانده‌اند؟  
احمد پاسخ داد: اکثر آن افراد اعدام شده‌اند!

وکیل مدافع گفت: احمد ابراهیمی در سخنرانی‌اش در سوئیس گفته از آن جمع تنها چهار نفر باقی مانده‌اند!

احمد پاسخ داد: که تا پیش از برپایی دادگاه است کهلم فکر می‌کرد که تنها چهار نفر باقی مانده‌اند اما پس از جلسات دادگاه فهمیده که این‌طور نیست.  
وکیل مدافع: از احمد در باب لباس پوشیدن حمید عباسی (نوری) پرسید.

احمد گفت: «به یاد ندارم که او را با لباس پاسداری دیده باشم. فکر می‌کنم که گاهی کت می‌پوشید و زیر آن هم شاید پیراهن یقه آخوندی به تن می‌کرد. شاید هم این ناصریان بود که یقه آخوندی می‌پوشید و عباسی پیراهن معمولی می‌پوشید.  
جزئیات یادم نیست.»

در پایان احمد بیان داشت: «بعد از آزادی از زندان، چون جانش در خطر بوده است. مجبور به فرار از ایران شد» احمد افزود: «خیلی از کسانی که آزاد شدند، در سال‌های بعد ناپدید شدند. دایی همسر من یکی از این افراد بود.»

در فضای پیرامون دادگاه حمید نوری، آنچه در بحث‌ها جاری است: بازماندگان کشتار ۶۷ و خانواده‌های کشته‌شدگان امیدوارند دادگاه نوری

نقطه‌ای برای آغاز رسیدگی بین‌المللی به کشتارهای دهه ۶۰ به‌خصوص کشتار تابستان ۶۷ و مجازات عاملان و آمران آن باشد.  
بر پایه‌ی یادداشت‌های پیشینم بر آنم:

دادخواهی همین است! هم صدا شدن با مادران، پدران، همسران و فرزندان همه‌ی ایرانیان خفته در خاوران‌های ایران، بدون گره زدن نام مبارزان با وام خواهی حقوق بشری اتحادیه‌ی اروپا که نماینده‌اش در جریان مضحکه‌ی نشست قاضی مرگ ابراهیم رئیسی بر تخت قوه‌ی اجرایی مهمان این جانی و حاکمیت جنایتکار بوده‌اند.

باری کارما از امروز با دادگاه و محاکمه حمید نوری در استکهلم تازه آغاز شده است، پژواک صدای دادخواهی همه‌ی مردمان رنج کشیده و داغدار، به وسعت ایران باشیم

بیست و یکمین جلسه دادگاه حمید نوری با جملاتی از احمد ابراهیمی در باب عدالت‌خواهی و تشکر از دادگاه سوئد به پایان رسید. جلسه بعدی دادگاه نوری قرار است روز پنج‌شنبه ۳۰ سپتامبر/ ۸ مهر برابر با ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۱ با شهادت فریدون نجفی آریا از کشور استرالیا پی گرفته شود.  
تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت‌های دادگاه حمید نوری در استکهلم :

<https://drive.google.com/drive/folders/1-DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>